**مسووليت‏هاى امام حسن (ع) در دوران پدر**

**محمدجواد طبسى**

**آغاز:**

امام حسن(ع)در طول سى و هفت‏سالى كه در كنار پدر زيست نه فقطفرزندى مطيع و امام شناس بود، بلكه همواره بازوى نيرومند،ياورى صديق، مسئولى امين و با تجربه و سربازى عاشق و فداكاربراى اميرمومنان به حساب مى‏آمد. وى با شناخت كاملى كه از پدرداشت، خود را وقف خدمت‏به اميرالمؤمنين كرده بود.

روزى بازوى نظامى پدر مى‏شود و به فرمانش به طرف كوفه روانه‏مى‏شود تا مردم آن سامان را از توطئه شوم دشمنان اسلام آگاهى دهدو آنها را جهت مقابله با پيمان شكنان و ناكثان بسيج كند.

روزديگر بازوى سياسى امام مى‏شود و در جريانات سياسى دوران عثمان‏وارد صحنه مى‏شود و او را نسبت‏به وضع ناهنجار دستگاه خلافتش وكثرت انحرافات آگاه مى‏سازد و يا در مسئله حكميت‏به دستور آن‏حضرت و با بيانات شيوا و دلنشين، اعلام موضع مى‏نمايد و دست‏به‏افشاگرى مى‏زند.

آن حضرت در سمت قضاوت و ديگر مسووليت‏ها به كمك و يارى پدرمى‏شتابد. اين نوشتار كوتاه اگر چه بيان كننده بخشى ازمسووليت‏ها و ماموريت‏هاى امام حسن(ع) در دوران پدر مى‏باشد، امابايد اعتراف كرد كه بدون شك در اين سى و هفت‏سال خدمات آن حضرت‏در قالب ماموريت از طرف اميرمومنان بيش از اينها بوده است ولى‏ما برآن‏ها دست نيافته‏ايم و يا فاقد ارزش تاريخى بوده‏اند.

اما مسووليت‏هاى ثبت‏شده در تاريخ به قرار زير است:

**1- نماينده امام على(ع)به سوى عثمان**

انحرافات و كج‏روى‏هاى آشكار كارگزاران عثمان عرصه را بر تمام‏مسلمانان آگاه و بيدار، به ويژه صحابه رسول الله(ع)تنگ كرده‏بود. ابن عبد ربه اندلسى مى‏نويسد:

در زمان خلافت عثمان كارهاى خلاف زياد صورت مى‏گرفت. بدين جهت‏هرگاه فرد يا افرادى به حضور على(ع)مى‏آمدند و از كارهاى عثمان‏شكايت مى‏نمودند، على(ع) پسرش، حسن(ع)را نزد عثمان مى‏فرستاد تاشكايت مردم را به او گوشزد كند. اين موضوع بسيار تكرار شد، تااين كه روزى عثمان به حسن(ع)گفت: پدرت تصور مى‏كند كه احدى‏آگاهى ندارد ولى ما به آنچه انجام مى‏دهيم آگاه هستيم. بنابراين‏از مادست‏بردار.

پس از اين گفتگو ديگر حضرت على(ع)پسرش امام‏حسن(ع)را نزد عثمان نفرستاد.

**2- پاسخ به سوالات مذهبى مردم**

از ديگر مسووليت‏هاى مهم امام حسن(ع)در زمان پدر، پاسخگويى به‏پرسشهاى مهم مردم بود. حضرت اميرمومنان(ع) بارها پاسخ بدين‏پرسشها را به امام حسن(ع)ارجاع داده بود. گاهى مردم پس ازدريافت پاسخ از امام حسن(ع)به نزد امام على(ع) مى‏رفتند و ازحضرت پاسخ همان سؤال را مى‏خواستند كه حضرت به آنان مى‏فرمود: اگر از من هم مى‏پرسيديد بيش از اين جوابى دريافت نمى‏كرديد.

در دوران خلافت ابوبكر يك نفر اعرابى نزد او آمد و گفت: من درحال احرام حج‏به تخم شتر مرغ دست‏يافتم و آن را خوردم. چه‏كفاره‏اى برمن واجب است؟ ابوبكر كه نتوانست جواب دهد، او را به‏نزد عمر فرستاد. او هم كه از جواب عاجز مانده بود، اعرابى رابه نزد عبدالرحمن بن عوف راهنمايى كرد. عبدالرحمن نيز كه درمانده شده بود، به اعرابى گفت كه نزد على(ع)برود. مرد اعرابى‏نزد على(ع)آمد.

حضرت به حسنين عليهما السلام اشاره كرد و فرمود: مسئله خود را از هركدام از اين دو كودك مى‏خواهى بپرس. اعرابى‏سؤال خود را مطرح كرد و امام حسن(ع)در محضر اميرمومنان بدان‏پاسخ گفت.

روزى حضرت على(ع)در «رحبه‏» بودند كه مردى به حضورش آمد وعرضه داشت: من از رعاياى شما هستم. حضرت فرمود: خير. هرگز ازرعاياى من نيستى، بلكه تو پيك پادشاه روم هستى؛ از معاويه‏سوالاتى كرده‏اى و او درمانده و عاجز شده است. بدين جهت تو راجهت دريافت پاسخ‏هاى آن به نزد ما فرستاده است.

آنگاه حضرت به او فرمود: از يكى از دو فرزندم بپرس. او گفت: از فرزندت حسن(ع) مى‏پرسم. امام حسن(ع)رو به او كرد و فرمود: آمده‏اى كه بپرسى: فاصله بين حق و باطل چه مقدار است؟ همچنين‏آمده‏اى كه بپرسى: چقدر فاصله است‏بين آسمان و زمين؟ ميان مشرق‏و مغرب چه اندازه فاصله است؟ قوس و قزح چيست؟ كدام چشمه و چاه‏است كه ارواح مشركان در آنجا جمع هستند؟ ارواح مومنان در كجاجمع مى‏شوند؟ خنثى كيست؟ كدام ده چيز است كه هريك سخت‏تر ازديگرى است؟

عرض كرد: يابن رسول الله! آرى. پرسش‏هاى من همين است كه بيان‏داشتيد. سپس امام حسن(ع)به يك يك پرسش‏هاى اوپاسخ داد. مردشامى به امام حسن(ع)گفت: گواهى مى‏دهم كه توفرزند رسول خدايى و همانا على‏بن ابى‏طالب(ع)براى خلافت وجانشسينى رسول خدا از معاويه سزاوارتر است...

**3- خواندن دعاى باران به دستوراميرمومنان(ع)**

گروهى نزد على(ع)آمده، از كمبود باران شكايت كردند. آن حضرت‏فرزند برومندش، امام حسن(ع)را فراخواند و به وى فرمود: خداى رااز بهر استسقاء بخوان. امام حسن(ع)به دنبال فرمان پدر، دست‏به‏دعا برداشته، فرمود: «اللهم هيج لنا السحاب بفتح الابواب بماءعباب‏» ؛

خدايا! ابرها را به حركت درآور و با بازكردن درب‏هاى آسمان،آب و باران فراوانى بر ما فرست.

سپس امام حسن(ع)دعاى استسقا را جهت آمدن باران قرائت كرد.

امام حسين(ع)نيز به دستور پدر به دعاى استسقاء پرداخت: «اللهم معطى الخيرات. ..» ؛ خدايا! اى كسى كه خيرات و بركات‏را به بندگان عطا مى‏كنى.

هنوز دعا پايان نگرفته بود كه باران تندى شروع به باريدن‏كرد.

به سلمان گفتند: اى اباعبدالله! اين دعا به آن‏ها ياد داده‏شده بود. او در پاسخ گفت: واى برشما! مگر نشنيده‏ايد حديث رسول‏خدا را كه مى‏فرمايد: خداوند مصالح حكمت را بر زبان اهل‏بيت من‏جارى ساخته است.

**4- بسيج مردم كوفه**

امام حسن(ع)از طرف امام على(ع)مامور شد تا جهت آگاه ساختن‏مردم كوفه از توطئه‏هاى شوم دشمنان و بسيج مردم براى يارى‏على(ع)به همراه عماربن‏ياسر و قيس به كوفه برود.

امام حسن(ع)در كوفه چنين گفت: اى مردم! به دعوت امام و امير خود پاسخ مثبت دهيد و به كمك‏برادران مجاهد خود عليه شورشگران داخلى حركت كنيد... سوگند به‏خدا، خردمندان او را يارى نمايند. درس عبرتى براى آيندگان‏نزديك و دور خواهد شد. عاقبت نيكى خواهيد داشت. پس به دعوت ماپاسخ دهيد و ما را برآن‏چه ما و شما بدان مبتلا و دچار گشته‏ايم‏يارى نمائيد.

همانا اميرمومنان(ع)فرمود: من به سوى ناكثين حركت‏كردم تا آنان را به جاى خود نشانم. در اين حال از دو صورت خارج‏ نيست؛ من يا ظالم و ستمگرم و يا مظلوم و و ستمديده. مردم، ازخدا مى‏خواهم مردى را برساند كه جوياى قيقت‏باشد وحق خدا را درنظر بگيرد، چنان‏چه من مظلوم و ستمديده هستم يارى‏ام كند و اگرستم مى‏كنم، ممانعت و جلوگيرى نماييد.

سوگند به خدا! طلحه وزبير از اولين كسانى بودندكه با من بيعت كردند و از اولين‏افرادى بودند كه پيمان شكستند و خدعه نمودند. آيا از بيت المال‏چيزى را به خود اختصاص داده‏ام و يا حكمى را دگرگون كرده‏ام؟! پس‏حركت كنيد به سوى آنان و امر به معروف و نهى از منكر نماييد.

كارشكنى‏هاى ابوموسى اشعرى عقيم ماند و امام حسن(ع)توانست‏حدود دوازده هزار نفر از جنگجويان كوفه را جهت پيوستن به سپاه‏على(ع)به سوى بصره گسيل دارد.

**5- تبيين سياست امام على(ع)درباره حكميت**

پس از پايان گرفتن جريان حكميت توسط ابوموسى اشعرى و عمروبن‏عاص، و خيانت آشكار آنها به اسلام و مسلمانان، بسيارى از مردم‏لب به اعتراض گشودند كه چرا امام على(ع)بعضى از بستگان خود رامامور مذاكره و تكلم نكرد؟

با اين كه مردم كوفه بر خلاف نظر امام‏على(ع)، ابوموسى اشعرى‏را جهت مذاكره و حكميت پيشنهاد كرده و بر اين امر اصرار ورزيده‏بودند؛ حضرت على(ع)براى پايان دادن به اختلافات، به امام‏حسن(ع)دستور داد تا درباره ابوموسى و عمروبن عاص و اشتباهاتشان‏سخن گويد.

اندليسى مى‏نويسد: روزى على(ع)در مسجد كوفه بالاى منبر سخن مى‏گفت. متوجه فرزندش‏حسن(ع)شد و به او فرمود: برخيز و درباره اين دو نفر سخن بگو. امام حسن(ع)برخاست و پس از حمد و ثناى خدا، فرمود:

اى مردم! شما در مورد اين دو نفر(ابوموسى و عمروبن‏عاص)مذاكره كرديد(و به توافق رسيديد.)و ما آنها را به مجلس‏مذاكره فرستاديم. براين اساس كه مطابق قرآن، نه مطابق هوس‏هاى‏نفسانى داورى كنند ولى آنها مطابق هوس‏هاى نفسانى، نه مطابق‏قرآن داورى كردند و وقتى كه مذاكره اين گونه باشد، حاكم نخواهدبود. بلكه محكوم است. ابوموسى در آنجا كه حكميت را براى‏عبدالله بن عمر قرار داد، به خطا رفت. ابوموسى از سه جهت‏خطاكرد:

1- عبدالله با پدرش عمر مخالفت نمود، زيرا عمر او را براى‏خلافت نپسنديد و او را جزو شوراى شش نفره قرار نداد.

2- عبدالله رهبرى و حاكميت را براى خود طلب نكرد.

3- مهاجران و انصار كه مقام زمامدارى را تشكيل مى‏دهند، براى‏امارت او اتفاق نظر ننمودند.

در مورد اصل مسئله حكميت(وكالت دادن به شخصى براى داورى)رسول‏اكرم(ص)در جريان يهوديان بنى قريظه، سعد بن معاذ را منصوب نمودتا درباره آنها داورى كند و او نيز حكمى كرد كه خداوند به آن‏راضى شد و شكى در اين جهت نيست، زيرا اگر حكم كردن سعد بن معاذخلاف بود، پيامبر(ص)به آن راضى نمى‏شد.

**6- عهده‏دارى امامت جمعه**

يكى ديگر از مسئوليت‏هاى مهم امام حسن(ع)كه در زمان پدر به وى‏واگذار شده بود، اقامه نماز جمعه بود. مسعودى مى‏نويسد: آنگاه‏كه عذرى مانند بيمارى براى اميرمومنان پيش مى‏آمد و نمى‏توانست‏براى اقامه نماز جمعه در مسجدكوفه حضور يابد، فرزند برومندش رابه اين امر مهم مى‏گمارد.

امام حسن(ع)در يكى از خطبه‏هاى نماز جمعه درمسجد كوفه، چنين‏فرمود: همانا خداوند سبحان مبعوث ننمود پيامبرى را مگر اين كه‏بعد از او، خليفه و جانشينى را تعيين كرد و يا گروه و ياخاندانى را.

پس قسم به آن كس كه محمد(ص)را به پيامبرى برگزيد،هيچ كس در حق مااهل‏بيت كوتاهى نخواهد كرد، مگر اين كه خداوندسبحان اعمال او را ناقص خواهدگذاشت و هيچ دولتى بر ضد ماحاكميت پيدانخواهد كرد، مگر آن كه عاقبت از آن ما خواهد شد ومتجاوزان به حق ما پس از چند صباحى، سزاى عمل خود را خواهندديد و به مكافات آن خواهند رسيد.

**7- دستيارى اميرمومنان(ع)در قضاوت**

حضرت على(ع)در برخى رويدادها از امام حسن(ع)مى‏خواست قضاوت‏كند. اميرمومنان(ع)از فرزندش خواست تا در باره مردى كه چاقو دردست داشت و در خرابه‏اى كنار كشته‏اى دستگيرش كرده بودند، قضاوت‏كند. اينك تمام ماجرا:

امام صادق(ع)فرمود: در دوران حاكميت اميرالمؤمنين(ع)مردى راجهت دادخواهى به محضر آن حضرت آوردند. آن مرد را در خرابه‏اى‏يافته بودند در حالى كه چاقويى خون آلود در دست داشت و بالاى سرمقتول كه به خون خويش مى‏غلتيد. ايستاده بود. حضرت پرسيد: اى‏مرد! در اين مورد چه مى‏گويى؟

متهم پاسخ داد: اى اميرمومنان! اتهامم را مى‏پذيرم. على(ع)دستور داد او را ببرند و به جاى مقتول قصاص كنند. در اين‏هنگام مردى با عجله و شتاب خود را نزد حضرت رساند و فرياد زد: او را باز گردانيد، به خدا سوگند، او جرمى ندارد. من قاتلم!

اميرمومنان از متهم پرسيد: چه چيز تو را وادار كرد كه اتهام‏قتل را بپذيرى و حال آن كه او را نكشته‏اى؟

مرد پاسخ داد: وضعيت‏به گونه‏اى بود كه نمى‏توانستم كمترين دفاعى از خود كنم؛ زيراچند نفر مرا درحالى كه كارد خونين در دست داشتم و بالاى سرمقتول‏ايستاده بودم، ديدند و دستگيرم كردند. من در كنار خرابه مشغول‏ذبح گوسفند بودم. وقتى آن را سربريدم نياز به قضاى حاجت پيداكردم. از اين رو، داخل‏خرابه شدم كه ناگهان ديدم مردى در خون‏خود مى‏غلتد. به شدت ترسيده بودم. در حالى كه چاقوى خون آلود دردستم بود، چند نفر وارد شدند و مرا بازداشت نمودند.

على(ع)دستور داد آن دو را نزد فرزندش، حسن(ع)ببرند و داستان‏را براى او بيان كنند و حكم الهى را بپرسند. آنان را نزدامام‏مجتبى(ع)بردند. آن حضرت پس از شنيدن سخنان آنها چنين قضاوت‏نمود:

قاتل واقعى با اقرار و صداقتش جان متهم را نجات‏داد و با اين‏كارش، گويى بشريت را نجات داده است، خداوند سبحان فرمود: (...ومن احياها فكانما احياالناس جميعا)...؛ هركس انسانى را از مرگ‏رهايى بخشد چنان است كه گويى همه مردم را زنده كرده است.

بنابراين آن دو را آزاد كنيد و ديه مقتول را از بيت المال‏پرداخت نماييد.

**8- فرماندهى گروه ده هزارنفرى**

در پى خيانت آشكار معاويه و هوادارانش پس از ماجراى حكميت،اميرمومنان(ع)در اواخر عمرش برآن شد تا جنگ بامعاويه را از سربگيرد.

بدين جهت‏با بسيج كردن مجدد نيروهاى رزمنده، امام‏حسن(ع)را به فرماندهى ده هزار نفرمنصوب كرد تا آنها به سوى‏جبهه صفين روانه شوند. مردم گروه گروه به اين سپاه پيوستند.

صد هزار شمشير جمع شد و آماده حركت‏شد. در اين هنگام بود كه ابن‏ملجم ملعون بر فرق مقدس امام على(ع)ضربت زد و آن ضربت‏به شهادت‏آن حضرت منجر شد و آن سپاه با عظمت مانند گله گوسفندى كه چوپان‏خود را از دست داده باشداز هم گسيخت.

**9- سرپرستى موقوفات و صدقات**

از ديگر مسووليت‏هاى امام حسن(ع)، توليت موقوفات امام‏على(ع)بود. امام على(ع) در اواخر عمر خويش طى حكمى همه موقوفات‏خويش را به امام حسن(ع)واگذار كرد.

اين موقوفات دو بخش بود: برخى موقوفات خود امام على(ع)بودنداز قبيل چاه، چشمه، نخل و ديگر چيزهايى كه اميرمومنان آنها رااحداث و وقف گردانيده بود؛ برخى همان موقوفات پيامبر(ص)وفاطمه(س)بود كه توليتش به عهده حضرت على(ع)بود كه مجموع آنهاعبارت بود از: چشمه ينبع و وادى احمر، القصيبه، منطقه ينبع،يبيغات، صحراى رعيه، عين حسن، ديمه، اذنيه، ام‏العيال، حيطان‏سبعه(دلال، عواف، برقه، ميثب، حسنى، صافيه، مشربه‏ام‏ابراهيم)وفدك.

امام على(ع)در فرمانى به امام حسن(ع)به وى چنين مى‏فرمايد:

«اين است آنچه را كه بنده خدا، على‏بن ابى‏طالب، پيشواى‏مؤمنين درباره دارايى خود به آن فرمان داده براى به دست آوردن‏رضا و خشنودى خدا كه به سبب آن مرا به بهشت داخل نمايد و براثر آن، آسودگى آخرت را به من عطا فرمايد... و پس از من، حسن‏بن على سفارش مرا انجام مى‏دهد. وصى من است از مال و داراييم به‏طور شايسته صرف مى‏كند و به مستحقين و سزاواران مى‏بخشد و اگربراى حسن پيشامدى نمود حسين زنده است. وصى من بعد از حسن، اوست‏و سفارشم را مانند او انجام مى‏دهد....

و شرط مى‏كند با آن كه‏تصدى اين مال را به او داده، اين كه اين مال را به همان طورى‏كه هست، باقى بگذارد و ميوه آن را در آنچه به آن مامور گشته ورهنمود شده است، صرف نمايد و شرط مى‏كند كه نهالى از زاده‏هاى‏درخت‏خرماى اين ده‏ها را نفروشد...»

**10- ايراد سخن به دستور پدر**

روزى امام على(ع)به امام حسن(ع)فرمود: برخيز و سخنرانى كن تاگفتارت را بشنوم. امام حسن(ع)عرض كرد: پدرجان! چگونه سخنرانى‏كنم با اين كه رو به روى تو هستم و از شما شرم دارم.

امام(ع)سپس خود را مخفى نمود به طورى كه صداى حسن(ع)رامى‏شنيد. امام حسن(ع) برخاست و خطابه خود را شروع كرد و پس ازحمد و ثناى الهى فرمود: «اما بعد فان عليا باب من دخله كان‏مومنا و من خرج منه كان كافرا اقولى قولى هذا و استغفرالله‏العظيم لى و لكم‏» ؛ بدون شك على، درى(از علم و كمال)است كه‏اگر كسى وارد آن در شود، مؤمن است و كسى كه از آن خارج گردد،كافر است.

من اين سخن رامى گويم(و به آن معتقدم)و از براى خودو شما ازدرگاه خداى بزرگ طلب آمرزش مى‏كنم.

در اين هنگام امام على(ع)برخاست و بين دو چشم حسن(ع)را بوسيدو سپس فرمود: «ذريه‏بعضها من بعض والله سميع عليم‏» ؛ آنهافرزندان و دودمانى بودند كه بعضى از بعضى ديگر گرفته شده بودندو خداوند شنوا و داناست.